



A study on the semantic approach of Razi Estrabadi in facing the syntactic factor in the description of al-Kafiyyah (A case study in the citations of Nahj al-Balagha)

hossein Ahmadi ^{a*}, Mohammadebrahim khalifeshoshtari, ^b

^a PhD graduate in Arabic language and literature, Department of Arabic Language and Literature, Education, Shahrekord, Iran, (nahw63@yahoo.com)

^b Professor, Department of Arabic Language and Literature; University of Tehran, Faculty of Literature and Languages, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, (moebkhalifeh@gmail.com)

KEYWORDS

Razi Estrabadi,
Syntactic Principles,
Syntactic Agent,
Necessity Theory,
Sharh al

ABSTRACT

Razi Estrabadi is one of the scholars who has shined in the sky of simplicity and good syntax by authoring her two famous works - Sharh Kafiyyah and Sharh Shafiyyah. Undoubtedly, Nahj al-Balagha and the words of Imam Ali (AS) are after the Qur'an, which is the speech of the creator of languages, and after the hadith of the Prophet (PBUH), who is the messenger of the creator of speech and the most eloquent Arab. It is the best collection in which all the characteristics and attributes of a witness have been manifested due to the principles of narration. Razi Estrabadi, unlike most of Nahyoun, cites this valuable book in some cases to prove his claim.

Estrabadi's unique opinions that has made him stand out is the "syntactic agent theory". In other words; The only scientist who investigated this theory specifically and completely distinctly was Razi Estrabadi.

view of researcher Astarabadi, the elements of agent theory, in addition to the temporary and apparent aspects of syntax, include its structural, compositional and structural aspects - correlation, cause, cause, condition, pillar and reason - which relies on the semantic dimension of rules. He believes that the reason for the emergence of Arabic in one word are: creator (or the theological), agent (or the object) and place (or the noun).

Razi Estrabadi believes that the syntactic factor, in addition to the temporary and apparent aspect of the syntax, also includes the structural, compositional and structural aspect of the syntax - which includes the meaning -. He mentions the best arguments, which are unique in their kind, while prescribing the rules by referring to the words of Hazrat Amir, relying on the semantic aspect of the mentioned evidences.

تعمقی بر رویکرد معناشناسانه رضی استرآبادی در مواجهه با عامل نحوی در شرح الکافیه (بررسی موردی در استنادات نهج البلاغه)

حسین احمدی الف*، محمدابراهیم خلیفه شوشتری ب

الف فارغ التحصیل دکترای زبان و ادبیات عربی، گروه زبان و ادبیات عربی، آموزش و پرورش، شهرکرد، ایران، (nahw63@yahoo.com)
ب استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران، (moebkhalifeh@gmail.com)

واژگان کلیدی	چکیده
رضی استرآبادی، اصول نحوی، عامل نحوی، نظریه‌ی اقتضاء، شرح الکافیه، نهج البلاغه، تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۶	رضی استرآبادی، از جمله دانشمندانی است که با تألیف دو اثر مشهور خود - شرح کافیه و شرح شافیه - در آسمان صرف و نحو خوش درخشیده است. بی‌شک نهج البلاغه و سخنان امام علی (ع) پس از قرآن که سخن خالق زبان‌هاست، وبعد از حدیث پیامبر (ص) که خود پیام‌آور آفریدگار سخن و فصیح‌ترین عرب، می‌باشد. برترین مجموعه‌ای است که به جهت اصول نقل، تمام ویژگی‌ها و صفات یک شاهد در آن تجلی یافته است. رضی استرآبادی، بر خلاف بیشتر نحویون جهت اثبات مدعای خود در پاره‌ای از موارد به این کتاب ارزشمند استناد می‌کند. یکی از آراء منحصر به فرد رضی استرآبادی که باعث برتری وی گردیده است، «نظریه عامل نحوی» است. به عبارتی دیگر؛ تنها دانشمندی که به طور خاص و کاملاً متمایز، به بررسی این نظریه پرداخته، «رضی استرآبادی» بوده است. مقومات نظریه عامل از دیدگاه محقق استرآبادی، علاوه بر جنبه‌ی عارضی و ظاهری نحو، شامل جنبه بنیوی، ترکیبی و ساختمانی آن - قرینه، سبب، علت، شرط، رکن و دلیل - نیز می‌باشد که متکی بر بعد معنایی قواعد می‌باشد. ایشان معتقد است که عامل پیدایش اعراب در یک کلمه: موجد (یا همان متکلم)، عامل (یا همان آلت) و محل (یا همان اسم) می‌باشند. رضی استرآبادی معتقد است که عامل نحوی، علاوه بر جنبه عارضی و ظاهری نحو، شامل جنبه بنیوی و ترکیبی و ساختمانی نحو نیز - که در برگرفته‌ی معناست - می‌باشد. ایشان هنگام تجویز قواعد با استناد به کلام حضرت امیر، با تکیه بر بعد معنایی شواهد ذکر شده، بهترین استدلال‌ها را ذکر می‌کند که در نوع خود بی‌نظیر است.

۱. مقدمه:

نظریه‌ی «عامل نحوی» زیربنای نحو عربی است که در آن آموزش دستور زبان عربی بر اساس عوامل نحوی یا تاثیر نحوی آن‌ها، طرح‌ریزی شده است. این نظریه که در ساختار نحو، جایگاه ویژه‌ای دارد، از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در نحو و آموزش آن برخوردار است چرا که در حقیقت به استدلال متکی به معنا پیرامون شکل‌گیری اعراب‌های مختلف می‌پردازد. «رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی» از جمله مفاخر دانشمندان ایرانی شیعی در عرصه ادبیات عربی، صرف و نحو است که به این نظریه اهتمام خاصی ورزیده است. به عبارتی دیگر می‌توان گفت؛ تنها نحوی‌ای که به طور خاص و کاملاً متمایز از سایر نحویان به بررسی نظریه عامل پرداخته، «رضی استرآبادی» است. ایشان معتقد است: عامل نحوی عبارتی از مجموعه‌ی اسباب و عواملی است که به واسطه آن معنای متناسب با اعراب (مقتضای اعراب)، شکل می‌گیرد و این معنای متناسب با اعراب، همان عمده بودن (مرفوعات) و یا فضله بودن (منصوبات و مجرورات) و یا مضاف‌الیه به آن دو است و این صفت اعرابی که نتیجه عامل است، بر روی آخرین حرف کلمه ظاهر می‌گردد. از نظر رضی استرآبادی، عامل نحوی، علاوه بر نحو عارضی، شامل نحو بنیوی نیز می‌باشد؛ حال آن‌که دیگر نحویان، معتقدند «نظریه‌ی عامل»، شامل: عامل، معمول و عمل اعرابی می‌باشد؛ به عبارتی دیگر، این دانشمندان معتقدند، عامل از سه رکن مُعَرَّب، مُعَرَّب و اعراب تشکیل شده است ولی استرآبادی معتقد است که عامل نحوی، علاوه بر جنبه عارضی و ظاهری نحو، شامل جنبه بنیوی و ترکیبی و ساختمانی نحو نیز – که در برگیرنده‌ی معناست – می‌باشد که در این راستا، موادی لازم دارد که عبارتند از: قرینه، سبب، علت، شرط، رکن و دلیل.

رضی استرآبادی در صدور آراء نحوی خود تمام این اصول را رعایت کرده است. ایشان در هنگام صدور قواعد نحوی، به سه شکل عمل می‌کند: در برخی موارد ضمن برشمردن آراء و اندیشه دیگر نحوی‌ها و مقایسه و تطبیق بین آن‌ها، یکی از آراء را تأیید و بر آن صحه می‌گذارد و در برخی موارد دیگر نیز ضمن مقایسه آراء نحوی‌ها، به اظهار نظر پرداخته است و در برخی موارد نیز پس از شرح و تحلیل دیدگاه دیگر نحوی‌ها، جانب سکوت را اختیار کرده است. مهم‌ترین اصول حاکم بر آراء نحوی رضی استرآبادی، به ترتیب اهمیّت عبارت‌اند از: سماع (نقل)، قیاس (عقل)، إجماع (إجماع نحوی‌های بصره و کوفه)، تعارض و ترجیح و استصحاب حال. سماع و قیاس، دو رکن اصلی از اصول نحوی رضی استرآبادی هستند که می‌توان گفت «رضی استرآبادی» در این زمینه از علماء مکتب بصره بالأخص سیبویه تأثیر پذیرفته است.

نقطه مرکزی ضرورت تحقیق حاضر این است که این پژوهش مدعی است بر خلاف برخی از نحوی‌ها که در صدور آراء نحوی خود، به اُسناد و منابع قلیل الاعتباری استناد می‌کنند، «رضی استرآبادی» به قوی‌ترین منابع که هیچ‌گونه شکّی در سندیت آن‌ها وجود ندارد، استناد می‌نماید که از جمله این منابع، نهج البلاغه است که صاحب آن خود بنیان‌گذار علم نحو است و کلام وی پس از قرآن که سخن خالق زبان‌هاست، و بعد از حدیث پیامبر (ص) که خود پیام‌آور آفریدگار سخن و فصیح‌ترین عرب، می‌باشد. برترین مجموعه‌ای است که به جهت اصول نقل، تمام ویژگی‌ها و صفات یک شاهد در آن تجلی یافته است. با توجه به این موضوع، پرسش‌های اساسی در این پژوهش عبارتند از: اجزاء تشکیل دهنده‌ی نظریه‌ی عامل از دیدگاه رضی استرآبادی کدام‌اند؟ و رابطه‌ی معنایی شواهد نهج البلاغه با آراء محقق استرآبادی کدام است؟

از دیدگاه روش‌شناختی شیوه این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. اما دستور کار پژوهش، یعنی حیطه‌ی معناشناسانه رضی استرآبادی در مواجهه با عامل نحوی در استنادات نهج البلاغه، این پژوهش را ضروری نموده است. و قواعد این رهیافت، در روش کار مدّ نظر قرار گرفته است؛ از دیدگاه رضی استرآبادی، عامل نحوی، علاوه بر جنبه عارضی و ظاهری نحو، شامل جنبه بنیوی و ترکیبی و ساختمانی نحو نیز – که در برگیرنده‌ی معناست – می‌باشد.

۱-۱. پیشینه‌ی پژوهش:

با بررسی‌ها و تحقیقات فراوانی که در سایت‌ها، مجلات و کتاب‌خانه‌های مختلف انجام داده‌ایم، به مقدار اندکی اطلاعات در زمینه-های مورد نظر برخورد کردم:

۱-۱-۱. «نظریه العامل: حقیقتها ودورها الوظیفی فی الدرس النحوی»؛ تألیف محمدابراهیم خلیفه شوشتری: ایشان در این مقاله به بررسی لفظ عامل از نظر لغوی پرداخته وضمن آوردن تعاریف علمای نحو درباره این نظریه، به ارائه تعریفی در زمینه‌ی عامل اشاره کرده وآورده است که: «العامل النحوی: هو الذی یكون سبباً لظهور العلامات الإعرابیة التي هی دلائل علی المعانی المختلفة أعنی الفاعلیة والمفعولیة والإضافة». (خلیفه شوشتری، ۱۳۸۷: ۳).

۱-۱-۲. «درآمدی بر عامل ومعمول در زبان عربی و بررسی نظریه‌ی ابن مضاء قرطبی»: عنوان مقاله‌ای است که توسط عدنان طهماسبی به رشته‌ی تحریر در آمده است. ایشان در این مقاله ضمن بررسی فرآیند پیدایش وشکل‌گیری قواعد زبان عربی وفواید این شکل‌گیری، به تبیین آسیب‌های پیدایش این قواعد پرداخته وبیان داشته است: «ما دریغا که اینان(نحویان)، نه تنها این کار را (استخراج دقیق قواعد را)، بطور دقیق عملی نموده‌اند، بلکه در مواردی، قواعد زبان را پیچیده‌تر کرده‌اند ومشکلاتی را نیز برای زبان به وجود آورده‌ند که باعث شده بعدها این قواعد مورد ایراد قرار بگیرند». (طهماسبی، ۱۳۷۳: ۱۸۴).

۱-۱-۳. «نوآوری‌های رضی استرآبادی در شرح الکافیه»، عنوان رساله‌ای است در مقطع دکتری در دانشگاه فردوسی مشهد که توسط وصال میمندی نوشته شده که دست‌آورد کار ایشان، در سه باب گردآوری شده است: این رساله آقای میمندی - همان‌گونه که از عنوان آن نیز معلوم وآشکار است - تقریباً به نقل وجمع آوری دیدگاه‌های رضی استرآبادی پرداخته ودر موارد بسیار اندکی به نقد ویا تبیین آراء این دانشمند نحوی پرداخته است. خود ایشان در مقدمه رساله مذکور بیان می‌کند: «لازم به ذکر است که این تحقیق، صرفاً به نقل دیدگاه‌های رضی الدین استرآبادی، نپرداخته است؛ بلکه در موارد اندکی که مطلبی قابل توجه به چشم می‌آمد، به تبیین ویا نقد نظر شارح نیز پرداخته است» (میمندی، ۱۳۸۶: ۱۷). که تعداد این‌گونه تبیین‌ها، بسیار اندک می‌باشد.

۱-۱-۴. بررسی وتحلیل نظریه «عامل نحوی» از دیدگاه «رضی استرآبادی» در «شرح الکافیه» وتطبیق آن بر «مرفوعات». عنوان رساله دکتری حسین احمدی(مؤلف مقاله پیش‌رو) که نویسنده در آن به تبیین آراء نحوی رضی استرآبادی در شرح الکافیه پرداخته است. وی در این نگارش به این نتیجه رسیده است که رضی استرآبادی، سه عنصر را در صدور آراء نحوی خود، دخیل داده است: الف. موجد، ب. آلت(عامل) وج. محل(اسم). در حقیقت؛ ایشان در زمینه‌ی مسأله عامل نحوی، علاوه بر جنبه ظاهری نحو(إعراب)، جنبه‌ی بنیوی(ساختمان)، را نیز در نظر گرفته که برای این منظور از اسبابی همچون: دلیل، علت، سبب، شرط، قرینه ورکن نیز در تجویز قواعد دستوری، استفاده کرده است. همچنین «رضی استرآبادی»، معتقد است که نظریه‌ی «عامل نحوی»، فقط یک وسیله‌ی آموزشی است که ما را در فهم زبان یاری می‌رساند؛ بر این اساس، تأثیر عامل بر معمول، یک تأثیر مجازی است ونه حقیقی؛ لذا «عامل نحوی»، نمی‌تواند آن‌گونه که عامل طبیعی بر معمول طبیعی مسلط می‌شود بر معمول خود سیطره بیفکند.(احمدی آمویی، ۱۳۹۵؛ ۱۵۱).

۱-۱-۴. کارکرد نشانه‌ای حروف غیرعامل در فهم ساخت نحوی از دیدگاه رضی استرآبادی؛ عنوان مقاله‌ای که حسین احمدی آمویی و همکاران به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. نویسندگان این مقاله به این نتیجه رسیدند که رضی استرآبادی جایگاه دستوری حروف غیرعامل را شامل سه دسته می‌دانست؛ نشان دادن جایگاه دستوری کلمه پیش از خود، نشان دادن جایگاه دستوری کلمه و یا جمله پس از خود و کارکرد تأثیرگذاری بر درون کلمه و تقویت آن. این قضیه، اثر زیادی در جلوگیری از درک نادرست یک ساخت یا یک واژه تأثیرگذار دستوری، به جای ساخت یا واژه دیگر دارد و در نتیجه درک درستی از متن حاصل می‌شود.(احمدی آمویی و همکاران، ۱۳۹۵؛ ۲۴۲)

اما درباره «روی‌کرد معناشناسانه رضی استرآبادی در تحلیل نظریه عامل و بررسی مثال‌های نهج‌البلاغه» در شرح کافیه، به‌صورت مجزا ومفصل، تاکنون هیچ‌گونه تحقیقی صورت نگرفته، وبرای اولین بار، این پژوهش قصد دارد با توجه به «اصول معنایی مد نظر محقق استرآبادی»، به تجزیه و تحلیل مستندات نهج‌البلاغه‌ای وی بپردازد.

۱-۲. علم نحو:

۱-۲-۱. آن چه که مهم است و باید در ابتدای کلام روشن شود تا مقوله عامل، معمول و عمل اعرابی به دنبال آن گنجانده شود، مقوله نحو و کارکرد آن می باشد. نحو یا جمله شناسی ۱، به دانش مطالعه ی قواعد مربوط به نحوه ی ترکیب و در کنار هم آمدن واژه ها به منظور ایجاد و درک جملات در یک زبان اطلاق می شود. (بدیع یعقوب، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۱۲۳۸). این شاخه ی مهم از دستور هر زبان، نظام مندی و خلاقیت فراوانی را طلب می نماید. درست است که انسان ها می توانند مجموعه کلمات یک جمله را با ترتیب گوناگونی در کنار هم قرار دهند ولی تمامی آن ها، جملات معنی دار نخواهد شد. (میرعمادی، ۱۳۷۶، ۵۵).

سکاکی، علم نحو را چنین تعریف می کند: «علم نحو»، علمی است که به شناخت قواعد زبان عربی در راستای کاربرد صحیح زبان کمک می کند و همچنین امیل بدیع یعقوب، زبان شناس معاصر عرب درباره تعریف «علم نحو» می گوید: «علم نحو، روش عرب در کلام فصیح، با دقت در حرکات است یا به عبارت دیگر قانون گردآوردن کلام و پیوند زدن الفاظ آن به یکدیگر است». (یعقوب، ۱۹۸۸م، ۲ / ۱۲۳۸). ابن ناظم، (پسر ابن مالک)، در شرح الفیه می نویسد: «نحو» در اصطلاح ما عبارت از علم به احکامی است که از استقرا کلام عرب استنباط شده است و منظور از آن ها، احکام ذوات کلام و احکام عارض بر آنها به علت ترکیبشان می باشد. (ابن ناظم، ۱۹۰۷م، ۲۲). سیوطی در تعریف علم نحو آورده است: «نحو، علم حاصل از قیاس های مستنبط از کلام اهل زبان است که منجر به شناخت اجزا کلام می شود». (سیوطی، ۱۹۹۸م، ۱۵).

لازم به ذکر است که: از نظر این اندیشمندان، علم نحو، در واقع علم طریقت تبیین اندیشه در کلام است. به عبارتی دیگر علم نحو، علمی است که به واسطه ی آن، نویسنده ویا متکلم می تواند بارقه های ذهن خود را بر اساس چارچوب قواعد منطقی زبان، سازمان دهی کند تا بر اساس این نظام منفعل درون ذهن خود، اهدافش را به مخاطب یا مخاطبین منتقل کند. آنچه که به طور ادعا از طرف نویسنده این رساله مطرح می شود این است که: علم نحو مجموعه ی اصول و قواعدی است که علاوه بر شناخت اعراب آخر کلمات، تحلیل، تجزیه و تبیین جایگاه دستوری کلمات را نیز شامل می شود و به ما کمک می کند تا بفهمیم کلمات در چه جایگاهی قرار گرفته و در چه جایگاهی «باید» قرار بگیرند تا بلاغت کلام به معنای واقعی کلمه و بر وجه احسن، محقق شود.

۱-۳: تقسیم علم نحو:

علم نحو شامل دو شاخه و یا به عبارتی، شامل دو جانب می باشد که در زیر، آن دو را بیان کرده و به توضیح و تبیین آن می پردازیم: برای روشن تر شدن بحث به ذکر و توضیح یک مثال بسنده می کنیم تا جوانب نحو، روشن تر شود:

ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا.

در این مثال، حرکت رفعی که به دلیل فاعل بودن بر روی زید نشسته و همچنین حرکت نصبی که بر روی کلمه عمر نشسته و به عبارتی دیگر همان اعراب رفع و نصب و جر و جزم، همان جنبه عارضی اعراب است ولی در همین جمله، این که کدام یک از نقش ها، اول بیایند، و اینکه معرفه باشند یا نکره و حذف و اضممار و تمام آن چه که مربوط به ساختمان جمله است، مربوط به جنبه بنیوی و ساختمانی نحو می باشد.

۱-۳-۱. جنبه عارضی (اعراب):

این قسمت از شاخه ی علم نحو که مفهوم عام آن نیز می باشد، شامل بخش حرکات اعرابی بدون مفهوم ساختاری نحو می باشد که شامل همان حرکات های رفع، نصب، جر و جزم می باشد. (مخزومی، ۱۹۶۴، ۶۵). مدار اختصاصی این بخش که شامل حرکات ها و علائم اعرابی می باشد، بدون در نظر گرفتن کلام و ترکیب، حول محور کلمه می چرخد.

این بخش از تعریف علم نحو، همان مفهوم و مقصودی است که مراد دانشمندان علم نحو می‌باشد و بر اساس وشاکله‌ی همین تعریف، به اختراع نظریه‌ی عامل و سپس به بسط و گسترش آن پرداخته‌اند. در تعریف این بخش از نحو آمده است که: «إن الإعراب هو النحو والنحو هو الإعراب؛ فهما شيء واحد. يقول ابن منظور: «والإعراب الذي هو النحو إنما هو الإبانة عن الألفاظ بالمعاني». (ابن منظور، ۱۹۹۲، ماده‌ی ع ر ب). ویؤکد الجوهری فی قوله: «النحو إعراب الكلام العربي». (الجوهري، دون تا، ماده‌ی: ن ح و)».

۱-۳-۲. جنبه ذاتی (بنیوی یا ترکیب):

این قسمت از علم نحو که مفهومی اعم از تعریف صرف اعرابی نحو دارد، از اختصاص داشتن به اعراب و حرکات بودن تجاوز کرده و شامل شیوه و شکل ترکیبی و ساختاری جمله می‌باشد که متشکل از تقدیم و تأخیر، حذف و اضمار، تعریف و تنکیر (برارات، ۲۰۰۳، ۱۰). خلاصه، هرآنچه که متعلق به عمده‌ها و فضله‌ها می‌باشد، را شامل می‌شود.

این بخش از تعریف علم نحو، همانی است که مراد رضی استرآبادی می‌باشد و باعث گردیده که به تبع آن، نگاه استرآبادی به مقوله‌ی نظریه‌ی عامل نیز متفاوت از دیگر نحوی‌ها باشد. رضی استرآبادی، ارتباط این بخش از نحو را با مفهوم عام آن، ارتباط و علاقه‌ی جزء به کل می‌داند و در ابتدای شرح خود چنین بیان می‌کند: «المقصود الأهم من علم النحو معرفة الإعراب الحاصل فی الكلام بسبب العقد والترکیب لتوقف الكلام علی الکلمة توقف المركب علی جزئه. (استرآبادی، ۱۳۶۶، ۷/۱).

بر اساس این تعریف رضی استرآبادی پیرامون علم نحو، دیدگاه ایشان نسبت به مسأله‌ی عامل نحوی نیز متفاوت می‌باشد و علاوه بر مُعَرَّب، مُعَرَّب و اعراب، هرآنچه که مربوط به عمده‌ها و فضله‌ها می‌باشد - اعم از تقدیم و تأخیر، تعریف و تنکیر، حذف و اضمار ... - را نیز شامل می‌شود.

۱-۴-۴. عامل نحوی:

۱-۴-۱. عامل در لغت:

عامل در لغت، که از ماده‌ی «عَمَلَ»، مشتق شده است، واسم فاعل ثلاثی مجرد می‌باشد، بر شخصی یا چیزی دلالت دارد که کاری را انجام می‌دهد. «والعامل لغةً يطلق علی الذی يعمل عملاً، علی الذی یتولّى أمور الرجل فی ماله وملكه وعمله، وعلی الذی يأخذ الزکوة من أربابها، وجمعه فی هذه الاستعمالات عمّال وعملء، ویطلق أيضاً علی أعلى الرمح ممّا یلی السنان بقلیل، فیقال: عامل الرمح، والجمع العوامل، كما یطلق علی الباعث والمؤثر فی الشیء، فیقال: كثرة الإنتاج من عوامل الرخاء». (ابن منظور، ماده‌ی ع م ل).

خداوند در قرآن کریم چنین بیان می‌دارد: «والعاملین علیها»، (توبه: ۶۰). و مراد از «العاملین»، «الذین يأخذون الصدقات» است؛ خداوند کریم نیز در این آیه به لفظ عامل، به عنوان مؤثر و منتج اشاره کرده است و مراد از آن، جمع‌کننده زکات بوده است.

در همه‌ی موارد فوق، ملاحظه می‌شود که مراد از عامل، انجام دهنده‌ی عملی است.

۱-۴-۲. عامل در اصطلاح:

عامل در اصطلاح علمی، از نظر نحوی‌ها، به عنوان یک صنعت و پدیده‌ی نحوی بوده که به واسطه‌ی آن، قالب ظاهری کلام، تبیین و توجیه می‌گردد. این مفهوم، کلمه‌ی ملفوظ و یا مقدّری است که قدرت تأثیرگذاری بر روی کلمات بعد از خود را دارد. (سیبویه، ۱۹۸۸: ۸۷/۱). به عبارتی دیگر، عامل، کلمه‌ای است که از نظر تشکیل اعراب، باعث ایجاد کننده‌ی انعقاد اعراب در کلمه و یا کلمات پس از خود می‌باشد. (ابن جنی، ۲۰۱۰م؛ ۷۳/۱).

شریف جرجانی معتقد است که: «هو ما أوجب كون آخر الكلمة على وجه مخصوص من الإعراب» (جرجانی، ۲۰۰۰م؛ ۱۴۸). (لبدی، بی تا، ۱۶۰).

وجود نظریه عامل، باعث تقویت آموزش زبان می‌شود. بنابراین، برخی از دانشمندان نحو، این مسأله‌ی مهم نحوی را تحت عنوان وسیله‌ای آموزشی شناخته‌اند. شرف الدین، معتقد است که این نظریه‌ی علمی، وسیله‌ای آموزشی است. ایشان بیان می‌کند که: «نظریه‌ی العامل هی وسیله‌ی تعلیمیة تقرب الدراسة من أذهان الدارسین» (شرف الدین، ۱۹۶۶م؛ ۲۵۴).

۵-۱. رضی الدین استرآبادی:

محمد بن حسن مشهور به رضی استرآبادی و ملقب به «رضی استرآبادی» و «نجم الدین» و «نجم المله» و «محقق استرآبادی»، از علمای اعلام شیعی در قرن هفتم هجری قمری است. انتساب وی به استرآبادی حاکی از آن است که او هم بسان بسیاری از ادباء، فضلاء و اندیشمندان علوم اسلامی و عربی، ایرانی الأصل و بنا به نقل برخی از منابع، استرآباد، محل تولد وی و نخستین مهد تربیت ایشان بوده است. (معطوفی، ۱۳۷۶ش: ۱۰۸).

در کتاب «هدیه العارفین» به دنبال نام وی، سمناک (بغدادی، ۲: ۱۳۴/۱۹۵۱) و در معجم المؤلفین، سمنائی ذکر شده است. (کحّال، ۱۳۷۶؛ ۹ / ۱۸۳). و از آنجا که تنی چند از علما و اندیشمندان ملقب به «رضی» بوده اند، در کتب شیعه از وی با نام «فاضل رضی» یا «شارح رضی» نام می‌برند.

نکته‌ی قابل توجه در زندگی «رضی الدین استرآبادی»، اختلاف نظری است که پژوهشگران درباره‌ی محل اقامت او در زمان تالیف دو اثر مشهور خود یعنی شرح کافیّه و شرح شافیّه دارند. این امر از برداشت مختلف آنان از سخن شارح در مقدمه‌ی شرح کافیّه نشأت می‌گیرد؛ آن جا که می‌گوید: «اگر این اثر مورد قبول واقع شد، به برکت بارگاه مقدس غروی - درود خدا بر وجودش باد - است» (استرآبادی، ۱۳۶۶؛ ۳/۱).

۶-۱. عامل نحوی از دیدگاه رضی استرآبادی:

یکی از آراء متمایز رضی استرآبادی، نظریه «عامل نحوی» است. «رضی استرآبادی»، اولین و تنها نحوی‌ای است که به شکل گسترده و با مفهومی خاص، این مهم دستوری را مورد تحقیق و کنکاش قرار داده است. یکی از پژوهشگران معاصر عرب، در این زمینه، چنین بیان می‌کند: «ومن النحاة الذين نظروا مفهوم العامل ووسّعوا حدوده الإجرائیة، صاحب شرح الکافیة، رضی الدین الأسترآبادی» (صالح، ۲۰۰۷م، ج ۱/۳۰۸).

محقق استرآبادی تنها نحوی‌ای است که تحت عنوان باب واحدی و به طور خاص به این نظریه‌ی مهم نحوی پرداخته است. نحوی‌ها قبل و بعد از این دانشمند، هیچ‌کدام به شکل مفصل و علمی به این مسأله‌ی نحوی نپرداخته‌اند، و اگر هم مطلبی در این زمینه بیان داشته‌اند، تنها به صورت مختصر و گذرا بوده است. تعریف ایشان پیرامون «نظریه‌ی عامل»، بر خلاف دیدگاه دیگر نحویان، تعریفی است کاملاً منطقی و به قول منطق، تعریفی است به «حدّ تام» که شامل «جنس قریب» و «فصل قریب» می‌باشد و به عبارتی دیگر، جامع همه‌ی صفات و مانع دیگر صفات می‌باشد. «رضی استرآبادی» درباره این نظریه معتقد است: عامل نحوی عبارتی از مجموعه‌ی ۴ اسباب و عواملی است که به واسطه آن معنای متناسب با اعراب (مقتضای اعراب)، شکل می‌گیرد و این معنای متناسب با اعراب، همان عمده بودن (مرفوعات) و یا فضله بودن (منصوبات و مجرورات) و یا مضاف الیه به آن دواست... و این صفت اعرابی که نتیجه عامل است، بر روی آخرین حرف کلمه ظاهر می‌گردد. ایشان معتقد است که عامل پیدایش اعراب در یک کلمه، شامل: موجد (یا همان متکلم)، عامل (یا همان آلت) و محل (یا همان اسم) می‌باشند. (استرآبادی: ۱۹۷۸؛ ۲۵/۱). ایشان

۲. عامل آن چیزی است که موجب ایجاد وجه مخصوص اعرابی در آخر کلمه می‌شود.

۳. از جمله نحوی‌ها که نگاه خاصی به نظریه عامل داشت و دامنه شمول آن را گسترش داد، رضی الدین استرآبادی، صاحب شرح الکافیة است.

۴. این تعریف «رضی استرآبادی» پیرامون «نظریه‌ی عامل نحوی»، تحت عنوان «نظریه‌ی اقتضاء» نام‌گذاری و استخراج شده است. (قباهو، ۲۰۰۳م؛ ۱۲۱-۱۳۱).

پیرامون «عامل نحوی»، چنین بیان می‌کند: «...إِنَّمَا يَبَيِّنُ العاملُ لاحتياجِ قوله قبل ويختلف آخره لاختلاف العامل إلى بيانه ويعنى بالتقوّم نحواً من قيام العرض بالجوهر فإنّ معنى الفاعليّة والمفعوليّة والإضافه كون الكلمه عمدّه أو فضلّه أو مضافاً إليها وهى كالأعرض القائمة....». سپس ایشان بیان می‌دارد که: فالموجود كما ذكرنا لهذه المعانى هو المتكلم والآله العامل ومحلّها الاسم. (همان)

از نظر ایشان مجموعه‌ای از سه عنصر: متکلم، آلت، ومحل از لوازم تشکیل دهنده اعراب ودر حقیقت همان مقتضیات هستند که اقتضاء اعراب می‌کنند واین صفت اعرابی اقتضاء شده، بر روی آخرین حرف اسم و مانند آن می‌نشیند (همان: ۲۶).

۷-۱. اصول نحوی از دیدگاه رضی استرآبادی؛

رضی استرآبادی هم بسان هر نحوی دیگری، برای افکار و آراء خود، مبانی و اصولی دارد و نظرات دیگران را بر اساس معاییری، سنجیده و آنها را به بوته‌ی نقد و تحلیل می‌کشد. ایشان در شرح خود بر کافیه، با تکیه بر اصول مستحکم نحو، در پی آوردن سخن «ابن حاجب»، به بررسی و نقد نکته به نکته‌ی آن می‌پردازد. و در صورت موافق نبودن با رأی مولف، پس از آوردن دیدگاه‌های مختلف دیگر نحوی‌ها به تأکید رأی یکی از نحوی‌ها پرداخته و یا دیدگاه و رأی خود را ابراز می‌نماید. ایشان در در شرح خود، در صدور آراء نحوی و یا در هنگام ترجیح یک نظر بر دیگر نظرات، اهتمام فراوانی به «اصول نحو» می‌دهد و با استناد به این اصول به شرح خود می‌پردازد همچنان که در اوّل شرح خویش به این مهم، اذعان می‌کند و بیان می‌دارد: «وبعد فقد طلب إلى بعض من أعتنى بصلاح حاله وأسعفه بما تسعه مقدرتي من مقترحات آماله تعليق ما يجري مجرى الشرح على مقدّمه ابن الحاجب عند قرائتها على فانتدبت له مع عوز ما يحتاج إليه الغائص في هذا اللجج والسالک لمثل هذا الفجّ من الفطنه الوقاده والبصيرة النقاده بذلاً لمسؤوله وتحقیقاً لمأموله ثمّ اقتضى الحال بعد الشروع التجاوز عن الأصول إلى الفروع». (استرآبادی: ۱۳۶۶، ج ۲/۱). رضی استرآبادی، در تمامی شرح الکافیه، چه در هنگام کشمکش و بررسی آیات قرآنی، حدیث نبوی، سخنان ائمّه اطهار، ضرب المثل‌ها، ابیات شعری و آراء نحوی‌ها، به اصول نحوی، توجّه خاصی داشته و بر اساس همین اصول به تجویز قواعد نحوی می‌پردازد. مهم‌ترین اصول حاکم بر اندیشه نحوی استرآبادی، سماع (سند و یا نقل)، قیاس (عقل و استدلال)، إجماع (إجماع نحویین)، تعارض و ترجیح و استصحاب (استصحاب الحال) می‌باشد. (احمدی آمویی، ۱۳۹۵؛ صص ۱۸ - ۹)

۸-۱. استنادات نهج البلاغه و بعد معنایی آن نزد محقق استرآبادی؛

«رضی استرآبادی» نیز مانند دیگر نحوی‌ها، به سماع، اهتمام ویژه‌ای دارد و در هنگام صدور رأی، صاحبان اصیل زبان را ملاک و معیار تجویز قواعدش قرار می‌دهد، و از این نظر هیچ تفاوتی با دیگر نحوی‌ها، ندارد. ولی آنچه باعث برتری رضی بر دیگر نحوی‌ها می‌گردد، و ایشان را در این زمینه، سرآمد جلوه می‌دهد، تفاوت در مسموع^۵ می‌باشد. رضی در منقولات خود از منابع و مآخذی استفاده می‌کند که هیچ‌گونه شکّی در درستی انتساب آن به صاحبان آن‌ها، وجود ندارد و کاملاً معتبر و مستند می‌باشند؛ و حال آن که برخی از نحوی‌ها جهت اثبات رأی و نظر خود، به اشعار افراد ناشناسی استناد می‌دهند که صاحبان آن اشعار ناشناخته‌اند^۶ و این‌گونه استناد، از نظر اصول نقل، جای نقد و غیر قابل استناد می‌باشد.

بی‌شک نهج البلاغه و سخنان امام علی (ع) پس از قرآن که سخن خالق زبان‌هاست، و بعد از حدیث پیامبر (ص) که خود پیام‌آور آفریدگار سخن و فصیح‌ترین عرب، می‌باشد. برترین مجموعه‌ای است که به جهت اصول نقل، تمام ویژگی‌ها و صفات یک شاهد در آن تجلی یافته است. متأسفانه اکثر اندشمندان و نویسندگان وادی علم نحو، در بیان اصول و ضوابط این علم، عمداً یا سهواً کلام واضع علم نحو را از نظر دور داشته و آثار مکتوب خود را از آراسته شدن به سخنانی که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق

۵. منظور از مسموع (منقول)، همان آیات قرآن، حدیث نبوی و یا همان کلام عرب‌زبان اصیل می‌باشد که بدان استناد داده می‌شود.

۶. سیبویه در الکتاب، به حدود بیست بیت استشهاد کرده که سراینده‌گان آن مشخص نیستند.

است (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق؛ ۲۴/۱)؛ بی بهره ساخته‌اند. ولی رضی استرآبادی جهت اثبات مدّعی خود در پاره‌ای از موارد (حدود ۲۵ مورد) با توجّه به اصل معناشناسی به این کتاب ارزشمند استناد می‌کند که در زیر به بررسی این نمونه‌ها می‌پردازیم:

۱-۸-۱. «وَأَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ». (نهج البلاغه، ۱۳۷۶ش؛ ۱۰۹):

از نظر علم نحو، اگر اسمی توسط واوی که به معنای «مع» باشد به مبتدا عطف گردد، حذف خبر در آن واجب است، مانند «كُلُّ رَجُلٍ وَضِيعَتُهُ». اما «رضی استرآبادی» پس از نقل دیدگاه بصریان و کوفیان در این مورد، رأی خود را چنین ابراز می‌نماید: حذف خبر در این گونه مواقع، جوازی است نه وجوبی. «والظاهر أنّ حذف الخبر في مثله غالب لا واجب، وفي نهج البلاغة: «أَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ» که در این مثال نهج ابلاغه خبر (فی قرن واحد)، ذکر شده است. (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۸۳/۱). از نظر استرآبادی، در این گونه مواقع حذف خبر جوازی است نه وجوبی. محقق استرآبادی در این مسأله معنای موجود و دلالت معنایی واو معیت را کافی نمی‌داند و معتقد است که خبر جوازا می‌تواند حذف شود.

۱-۸-۲. «نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَبِيرِ بَرَهَانِهِ، وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَامْتِنَانِهِ حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ أَدَاءً ۷»: (نهج البلاغه: ۱۳۷۶: ۱۰۰) «رضی استرآبادی» در این مورد که به ذکر نام خطبه نیز اشاره کرده است، «الخطبه البکالیه»، این کلام را در تایید قاعده‌ی خود برای حذف جوازی عامل مفعول مطلق، حجت قرار داده است، که در آن به جهت عدم ذکر فاعل یا مفعول عامل مفعول مطلق بعد از مصدر، حذف عامل جوازی است. ولی اگر متعلقی از حرف جرّ، فاعل، و مفعول موجود باشد، عامل مفعول مطلق وجوباً حذف می‌گردد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ج ۱/۱۱۶). محقق استرآبادی با توجّه به تأثیر معنای عبارت، معتقد است که باید عامل مفعول مطلق — نحمد — ذکر شده باشد.

۱-۸-۳. «يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ». (نهج البلاغه: ۱۳۷۶: ۱۳۴):

این شاهد مثال، در باب تمییز در امثال «يَا لَهُ»، آمده است. رضی استرآبادی بر این باور است که اگر ضمیر مبهم بوده و مقصود از آن نامعین باشد، تمییز در آن مفرد محسوب می‌شود، مانند: «يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ». ولی اگر مرجع ضمیر آشکار و معین، و قبل از آن ذکر گردیده باشد، تمییز از نسبت به حساب می‌آید. (استرآبادی، ج ۱/۲۱۸ و ۲۱۹). که این مسأله دلالت بر این دارد که اگر معنا در تمییز واضح باشد، تمییز از نوع «نسبت» به حساب می‌آید ولی اگر مرجع و معنای تمییز مبهم و نامفهوم باشد، تمییز از نوع «ذات» به حساب می‌آید.

۱-۸-۴. «لَوْ بَقُوا فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ». (نهج البلاغه: ۱۳۷۶: ۲۴):

رضی استرآبادی این جمله را به عنوان سندی دالّ بر وقوع جمله‌ی اسمیه بعد از مای مصدریه قرار داده است. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۴۱/۴). مشهور و غالب در علم نحو آن است که صله‌ی مای مصدریه که جزو موصولات حرفی به حساب می‌آید، جمله فعلیه (ماضی و مضارع) باشد (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۱۳۵/۱) ولی در جمله «الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ» به دلیل این که «باقیه» مشتق و شبه فعل می‌باشد، می‌تواند کار فعل را انجام دهد که می‌توان آن را به «بَقِيَتِ الدُّنْيَا» تأویل کرد؛ بنابراین جمله اسمیه می‌تواند بعد از مای مصدریه قرار بگیرد.

۱-۸-۵. «رُوِيَ، يُسْفِرُ الظَّلَامُ كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتِ الْأُظْلَعَانُ». (نهج البلاغه: ۱۳۷۶: ۱۶۰):

این کلام حضرت امیر در باب وقوع جمله فعلیه‌ی مقترن به حرف «قد تحقیقیه» به عنوان خبر «كأن» مخفّفه از «كأن» مثقله می‌باشد. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۳۷۱/۴). استرآبادی حرف غیر عاملی چون «قد»، را جزء حروف تعویض معرفی می‌کند که به جای یکی از نون‌های «ان» و «آ» (پس از تخفیف نون) نشسته است (همان‌جا). به عبارت دیگر معنای این دو حرف مشبّه بالفعل، تأکید مفهوم کلام است که با مخفّف شدن و کاهش ساختمان کلمه، تأکید یقینی کاهش یافته و به شک تبدیل شده است و برای آنکه نقض غرض پیش نیاید و حروف تأکید در موضع شک به کار نرود، حروف قد مفهوم شک را بار دیگر به ظن قوی نزدیک کرده است. از این حیث، «قد» مفهوم نشانه‌ای آن راهی است که به معنای تأکیدی «أَنَّ» و «إِنَّ» گشوده می‌شود. بدین صورت که با قرار

۷. این سخن بخشی از خطبه ۱۸۲ است که در برخی نسخ به جای «أداء»، «قضاء» نیز آمده است.

دادن «قد» به جای نون محذوف، ویژگی تاکیدی نخستین آنها، باز می‌گردد. (احمدی آمویی و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۴۸ و ۲۴۹) وی در تحلیل نحوی آیه ۲۸ از سوره جن، همین قاعده را در فهم متن شریفه به کار گرفته است:

(لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ) (جن: ۲۸) «باید بدانند که پیامبران پیام‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند». در این آیه، «قد» حرف تحقیق است که علاوه بر بار معنایی «تأکید»، رسالت دیگری هم ایفاء می‌کند، و آن رسالت این است که نشان می‌دهد «آن»، مخففه از آن مثقله است. براساس اندیشه نحوی استرآبادی، قد در این آیه نقش کارکردی به‌سزایی ایفا کرده و آن‌هم تمیز دادن و پیشگیری از اشتباهی است که در تفسیر «آن» به مفسره، مصدریه، ناصبه و یا زائده به جای آن مشبّه که تخفیف یافته؛ پیش می‌آید (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۳/۲).

۱-۸-۶. قَدْ وَاللَّهِ لَقَوْا اللَّهَ فَوْقَاهُمْ أَجُورَهُمْ وَ أَحْلَهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۰۱).

رضی استرآبادی با استناد به این جمله‌ی حضرت امیر، آورده است که بین «قد تحقیقیه» و فعل آن می‌توان به واسطه‌ی حرف قسم فاصله انداخت (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۴۵/۴). این مسأله گویای معترضه بودن شبه جمله و عدم ایجاد اختلال معنایی بین لازم و ملزوم («قد تحقیقیه» و فعل بعد از آن) است. در این کلام حضرت امیر (ع) ریال قسم «والله» در بین کلام واقع شده و همین امر سبب حذف جواب قسم گردیده است.

۱-۸-۷. وَلَنِعْمَ دَارُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا، وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوطَّنْهَا مَحَلًّا. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۳۸).

محقق استرآبادی با استناد به این کلام مولا (ع)، بیان می‌کند که إسناد فعل‌های «نعم» و «بئس» به «من» و «ما»ی جنسیه (موصول) بلا مانع است. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۲۵۲/۴). چرا که صله‌ی موصول در ردیف نزدیک‌سازی به معرفه قرار می‌گیرد و می‌توان فاعل فعل‌های مدح و یا ذم را به شکل موصول عام آورد. وی بیان می‌کند که «ابوعلی فارسی» و «مبرد» بر خلاف دیگران، إسناد أفعال «نعم» و «بئس» را به «الذی» و «من» «ما»ی جنسیه ممنوع نمی‌دانند که منظور وی از اسم موصول جنسی، اسم موصولی است که صله‌ی آن عام باشد. (همان)

۱-۸-۸. يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسُهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُتُونِ (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۲۵).

در این جمله لفظ «متفکرین» که عامل تعلیق هست، حذف شده است (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۱۶۶/۴) که این حذف با توجه به مفهوم تعاملی که در باب تفاعل بوده است، خود گویای معنای «تفکر» است.

شارح، معتقد است که الفاظی که دال بر تفکر باشند، گاهی اوقات در کلام حذف گردیده و معمول آن‌ها باقی می‌ماند مانند همین مثال حضرت علی علیه السلام. (همان).

۱-۸-۹. فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟ (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۱۹).

شارح استرآبادی این مثال را به عنوان سندی بر جوازی بودن حذف فاء بر سر جواب شرط می‌داند (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۱۱۳/۴).

مشهور در نحو آن است که وقتی جواب شرط، طلبی باشد، وجوبا بر سر آن فاء جزاء بیاید ولی محقق استرآبادی حذف این حرف غیر عامل را با توجه به واضح و روشن بودن جزاء آن، جائز می‌داند. وی معتقد است که؛ ضرورت آوردن فاء بر موارد دیگر از قبیل این که جواب شرط با حرف «قد»، «سین»، «سوف» و «لن» و... آغاز شده باشد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۶۴/۲) همه بیانگر این است که این گونه جمله‌ها قابل قرار گرفتن در موقعیت جمله شرط را ندارند. بنابراین، آوردن حرف «فاء» به ما کمک می‌کند که دریابیم این جواب شرط نمی‌تواند به جای فعل شرط بنشیند و آن جمله (که فاء بر سرش آمده)، را به عنوان جواب شرط ترجمه کنیم. (همان)

۱-۸-۱۰. إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي [رِضًا] رِضًى فَتَرْضَوْنَهُ وَ لَا سُخْطًا فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۹۹).

محقق استرآبادی در این شاهد مثال معتقد است که فعل مضارع پس از فاء سببیه مرفوع آمده است. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۷۰/۴). و این مسأله بیانگر معنای موجود در این حرف غیر عامل است که به معنای «آن» ناصبه است ولی خود غیر عامل می‌باشد که این حرف فارغ از این که حاوی حرف عامل نصب فعل مضارع باشد، به خودی خود غیر عامل می‌باشد و فقط جنبه‌ی معنایی و نشانه‌شناسانه دارد (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۱۱۳/۴).

۱-۸-۱۱. أَجْزَأُ امْرُؤُ قَرْنَهُ وَ أَسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۶۴).

رضی استرآبادی این مثال را در جهت استعمال فعل ماضی در مقام فعل امر بیان کرده اس (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۱۲/۴).

فعل «أجزء» در جمله پیش، ماضی بوده و معنای امر دارد، و تقدیر جمله قبل «لیجزی امرو قرنه» می‌باشد و «قرن» به معنای دشمن و حریف جنگی است، یعنی هر کسی باید با حریف خود درگیر و در برابر او ایستادگی کند، و در جمله دوم تقدیر آن «لیواس أخاه بنفسه» می‌باشد، یعنی: با جان خویش نسبت به برادرش همیاری و مواسات کند، و بر اثر اعتماد به برادر هم‌زمش از برابر حریف خود نگریزد تا این که حریف او با هم‌آورد برادرش همدست شود و او را از پای در آورد.

۱-۸-۱۲. أَحْمَدُهُ أَوْلًا بَادئًا (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۳۲).

فاضل استرآبادی این مثال را در جهت پذیرش تنوین در اسم تفضیل آورده است (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۶۱/۳) که بیانگر معنای صفت ساده در اسم تفضیل است. در این شاهد مثال از آن جایی که اسم تفضیل معنای صفت ساده را دارد و به‌خاطر مشابهت معنایی با صفت ساده، (مشبّهه) می‌تواند تنوین را بپذیرد و بلامانع است.

۱-۸-۱۳. وَ لَهِيَ بِمَا تَعْدُكَ مِنْ نَزُولِ الْبَلَاءِ بِجَسْمِكَ وَ [النَّقْضِ] النَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ، أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغُرَّكَ. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۳۸).

شارح کافیه در این مثال بیان می‌کند که «مِنْ» برای تفضیل نیست بلکه برای ابتعاد از مفضول می‌باشد. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۵۶/۳) وی معتقد است که در این کلام مولا (ع)، «مِنْ» شبیه معنایی «مِنْ» تفضیلیه است و خود «مِنْ» تفضیلیه نیست. ایشان معتقد است که: «مِنْ» در امثال «أَنَا أَكْبَرُ مِنَ الشَّعْرِ» برای تفضیل متکلم بر شعر نیست بلکه برای دور بودن وی از شعر است و افعال تفضیل در چنین جملاتی بر دوری فاضل از مفضول و تجاوز از آن دلالت دارد. وی معتقد است که «مِنْ» تفضیلیه نیز تقریباً چنین معنایی را منتقل می‌کند؛ چرا که «زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو» به معنای «زَيْدٌ مُتَجَاوِزٌ فِي الْفَضْلِ عَنْ عَمْرٍو» می‌باشد. (همان).

۱-۸-۱۴. اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَمِئْتُهُمْ وَ سَمِئُونِي، فَأَبْدَلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مَنِي (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۲۸).

شارح الکافیه، این کلام حضرت امیر را در جهت بیان شراکت مفضلّ علیه در معنای تفضیل آورده است (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۵۵/۳). وی معتقد است که خیر بودن امتِ نافرمان و شر بودن امام (ع) بنا بر اعتقاد آنان است و گرنه خیری در آنان و شری در امام (ع) نیست (همان).

۱-۸-۱۵. لئن أفطر يوماً من شهر رمضان أحبّ إليّ من أن أصوم يوماً من شعبان (النووی، ۱۳۹۲: ۴۰۳/۶).

رضی استرآبادی، در باب وجوه مختلف کاربرد «أفعل تفضیل»، می‌آورد که: مجرور «مِنْ» تفضیلیه در معنی با مفضلّ مشارکت دارد که این مشارکت یا تحقیقی است مثل (زیدٌ أحسنُ من عمرو) و یا تقدیری است مثل همین شاهد مثال که از حضرت علی ذکر کرده است (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۵۵/۳). در این شاهد مثال معنای مقدر و نهفته این است که افطار این روز نزد من هم محبوب است ولی روزه گرفتن یک روز (یوم الشک) از شعبان نزد من محبوب‌تر است.

۱-۸-۱۶. تَتَابَعَتْ عَلَيْكُمْ عِدْوَتُهُ وَ قَلَّتْ عَنْكُمْ نُبُوَّتُهُ (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۴۱).

شارح کافیه با توجه به جوّ معنایی حاکم بر این شاهد مثال معتقد است که تقدیم معمول مصدر (وقتی شبه جمله باشد) بر مصدر بلامانع است. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۴۰۶/۳). قاطبه‌ی نحوین بر این باورند که شرط مصدر در عمل آن است که بتوان به جای آن حرف مصدر با صله‌اش قرار داد و همچنین این علماء تقدیم معمول مصدر را بر مصدر جائز نمی‌دانند ولی شارح الکافیه در تقدیم معمولی که شبه جمله (جار و مجرور و یا ظرف) باشد، مانعی نمی‌بیند. (همان).

۱-۸-۱۷. قِيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرِ بَعْدَ وَقَاتِهِ، لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۶).

محقق استرآبادی این کلام حضرت علی (ع) را در زمینه قرارگرفتن «إذ» در جواب «بينا» آورده است. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۱۹۶/۳). وی معتقد است؛ با توجه به این که «بينا» متضمن معنای شرط است پس در صورت داشتن شرائط می‌توان بر سر جزای شرط «إذ» قرار داد.

۱-۸-۱۸. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي اللَّيْلِ، كَأَلْتِي نَزَلْتُ فِي الرَّخَاءِ (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۱۹).

محقق استرآبادی موصول «آلتی» را به دلیل ترادف معنایی با «مای مصدریه» به معنای حرف مصدر پنداشته است (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۵۲/۳). محقق استرآبادی در این شاهد مثال معتقد است که لفظ «الَّذِي» به خاطر تشابه معنایی که با «مای» مصدریه دارد، مصدریه پنداشته می‌شود و ما بعد آن با تأویل به مصدر، جای گاه و دورِ اعرابی خاص خود را ایفاء می‌کند.

۱-۸-۱۹. "مَا رَأَيْتُ مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا" (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۶).

شارح کافیه این مثال را در جهت جواز کسب تشبیه و تأنیث مضاف از مضاف الیه آورده است؛ وی معتقد است که در این شاهد مثال و مثال‌های این‌گونه، مضاف از نظر معنایی، معنای مستقلی ندارد و بنابر این ضمیر از نظر می‌تواند تابع مضاف‌الیه باشد همانند «نَامَ طَالِبُهَا» در این مثال (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۲۵۶/۲).

۱-۸-۲۰. مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۲۲۲).

رضی استرآبادی، این مثال را جهت اثبات ادّعای دخول «باء زائد» بر سر خبر «لای نفی جنس» آورده است و این مورد را اینچنین ذکر کرده است (لا خَيْرَ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ) (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۱۸۹/۲). ولی در نهج البلاغه مای شبیه به «لیس» آمده است. استلال رضی استرآبادی در این شاهد مثال به خاطر شباهت معنایی «لای تبرئه» به «مای شبیه به لیس» است؛ وی با توجه به قرابت معنای «لای تبرئه» به «مای شبیه به لیس» معتقد است که إدخال «باء زائد» بر سر «لای تبرئه» بلامانع است.

۱-۸-۲۱. قَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۱۳).

شارح استرآبادی این مثال را جهت جواز ورود «واو» بر سر خبر «کان» آورده است و معتقد است این اتفاق به خاطر شباهت معنایی خبر به جمله حالیه است (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۶۸/۲). وی در این موضع معتقد است که خبر «کان» به لحاظ ریخت ظاهری شبیه جمله‌ی حالیه‌ای است که می‌توان «واو حالیه» را بر سر آن آورد؛ بنا بر این آوردن واو در این موضع مثال بلامانع است.

۱-۸-۲۲. وَ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۲۷).

محقق استرآبادی، این مثال را در جهت مسأله تطابق و عدم تطابق تمییز با صاحب آن آورده است و معتقد است که اگر تمییز اسم جنس نباشد، ارجح آن است که با صاحب خود مطابقت نکند (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۶۸/۲). در این موضع با توجه به اینکه تمییز اسم جنس نیست و توانایی تعبیه ضمیر درون خود را ندارد، بهتر است که از صاحب خود تبعیت نکند.

۸-۲۳. وَاللّٰهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ يَثْدِي أُمِّهِ. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۸).

شارح کافیه در مبحث عامل حال در اسم تفضیل معتقد است که برای دفع التباس نحوی، لازم است حال هر یک از مفضل و مفضل علیه در کنار آن ذکر گردد اما با توجه به کلام فوق الذکر امام علی (ع) بلامانع می‌داند که کلامی مانند «زیدٌ أحسنُ قائماً قائداً» صحیح باشد (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۳۸/۲). این نظر استرآبادی به خاطر این است که جمله از نظر معنایی رسا و فاقد التباس معنایی است بنابراین این لذا در این گونه موارد بلامانع است.

۸-۲۴. فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلْسُّخْطَةِ وَاسْتِثْمَامًا لِللَّيْلِيَّةِ وَانْجَازًا لِلْعِدَّةِ. (نهج البلاغه؛ ۱۳۷۶: ۳).

از جمله مباحث مورد اختلاف در بین علمای نحو، اتحاد فاعل مفعول له و عامل آن می‌باشد. فاضل استرآبادی برخلاف برخی از نحویون، قائل به اتحاد نبوده و با آوردن این کلام امام علی (ع)، بر عدم اتحاد صحه می‌گذارد؛ وی معتقد است که فرد مستحقّ خشم، ابلیس است و بخشنده‌ی مهلت، خداست و از دیگر سوی نمی‌توان کلمه‌ی «استحقاقاً» را حال از مفعول به دانست، چرا که باید کلمات «استتماماً» و «انجاًزاً» را حال از فاعل «الله» گرفت و حال آن که حال فاعل بر حال مفعول عطف نمی‌شود. (استرآبادی، ۱۳۹۸: ۵۱۱/۱).

۲. نتایج:

ما حاصل پژوهش حاضر در قالب موارد زیر دسته‌بندی می‌شود:

۱-۲. «رضی استرآبادی»، با تکیه بر اصول متقن نحو، به سه شکل به توضیح و تحلیل دیدگاه‌های ابن حاجب پرداخته است: الف) ذکر دیدگاه‌های مخالف و ترجیح یکی از این دیدگاه‌ها. ب) بیان دیدگاه ج) شرح و تحلیل دیدگاه دیگران همراه با سکوت.

۲-۲. «رضی استرآبادی»، درباره «عامل نحوی» معتقد است: عامل نحوی عبارتی از مجموعه‌ی اسباب و عواملی است که به واسطه آن معنای متناسب با اعراب (مقتضای اعراب)، شکل می‌گیرد و این معنای متناسب با اعراب، همان عمده بودن (مرفوعات) و یا فضله بودن (منصوبات و مجرورات) و یا مضاف الیه به آن دواست... و این صفت اعرابی که نتیجه عامل است، بر روی آخرین حرف کلمه ظاهر می‌گردد. ایشان معتقد است که عامل پیدایش اعراب در یک کلمه شامل: موجود (یا همان متکلم:)، عامل (و یا همان آلت) و محل (یا همان اسم) می‌باشند. از نظر «محقق استرآبادی»، عامل نحوی از سه رکن تشکیل شده است: الف: متکلم (موجود): با تعمق در آراء نحوی رضی استرآبادی می‌توان پی برد که در حقیقت مراد ایشان از متکلم، همان انگیزه‌های درونی متکلم است که در حقیقت، متکلم آن‌ها را قصد می‌کند، و این بارقه‌ها (مقتضیات)، باعث پیدایش معنای جدید در کلمه می‌گردد.

۳-۲. مهم‌ترین اصول حاکم بر آراء نحوی رضی استرآبادی، به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از: سماع (نقل)، قیاس (عقل)، إجماع (إجماع نحوی) ها بصره و کوفه، تعارض و ترجیح و استصحاب حال.

۴-۲. از جمله تفاوت بارز رضی استرآبادی نسبت به سایر نحوی‌ها، استشهاد به نهج البلاغه می‌باشد؛ چرا که «امام علی (ع)»، خود واضع علم نحو بوده و کلام ایشان باید به عنوان اصلی‌ترین منبع و مأخذ در تجویز آراء نحوی، مورد استفاده قرار بگیرد. رضی استرآبادی، حدوداً در بیست و پنج جای به کلام «امام علی (ع)»، استناد می‌نماید که در هنگام تجویز قاعده، علاوه بر جنبه‌ی ظاهری سند، بعد معنایی آن را نیز در نظر می‌گرفت که از مهم‌ترین این ابعاد معنایی می‌توان به تشبیه معنایی - لفظاً و یا معنی - نام برد.

منابع و مأخذ:

الف: کتاب نامه:

*قرآن کریم، مترجم: الهی قمشه‌ای

*نهج البلاغه.

[۱] ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، (۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار إحياء الكتب العربیه .

[۲] ابن جنی، أبو الفتح عثمان، (۲۰۱۰م)، الخصائص، مصر - الأزهر، الهيئة المصرية العامة للكتاب .

[۳] ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۳۸۱ه.ش)، شرح ابن عقیل، بتعلیق «السید علی الحسینی»، انتشارات قدس رضوی.

[۴] ابن ناظم، (۱۹۰۷م)، بدرالدین محمد بن مالک، شرح الفیه ابن مالک، قاهره.

[۵] ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۹۸۵م)، مغنی اللیب عن كتب الاعاریب، حققه و علق علیه مازن المبارك ومحمد علی حمدالله، راجعه سعید الافغانی، ج ۴، بیروت: دارالفکر.

[۶] الأسترآبادی، رضی الدین محمد بن الحسن، (۱۹۹۸م)، شرح الرضی علی الکافیة، تصحیح: یوسف حسن عمر.

[۷] الأسترآبادی، رضی الدین محمد بن الحسن، (۱۳۶۶ه.ش)، شرح الرضی علی الکافیة، حاشیة سید شریف جرجانی، تهران - انتشارات مرتضوی .

[۸] امیل بدیع، یعقوب، (۱۹۸۸)، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ط ۱، بیروت، دارالعلم للملایین.

[۹] امیل، بدیع، یعقوب، (۱۹۸۸)، النحو والصرف و الإعراب، بیروت، لبنان، دار العلم للملایین.

[۱۰] البغدادی، اسمعیل، باشا، (۱۹۵۱)، هدیة العارفين، استانبول - نشر معارف الجلیله .

[۱۱] الجرجانی، علی بن محمد، (۱۳۷۰ه.ش)، کتاب التعریفات، تهران - انتشارات ناصر خسرو .

[۱۲] الجرجانی، علی بن محمد، (۲۰۰۰م)، التعریفات، شرح: محمد باسل عیون السود، ط ۱، دارالکتب العلمیه - بیروت .

[۱۳] الجوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۹۷۹م)، تاج اللغة وصحاح العربیه، تح: أحمد عبد الغفور، ط ۲، دارالعلم للملایین، لبنان - بیروت .

[۱۴] الحاج صالح، عبدالرحمن، (۲۰۰۷م)، بحوث ودراسات فی اللسانیات العربیه، ط ۱، موفم للنشر - الجزائر.

[۱۵] سیبویه، أبوبشر عمرو بن عثمان، (۱۹۹۱م)، کتاب، تح/عبد السلام هارون، ط ۱، دار الجیل - بیروت.

[۱۶] سیبویه، عمرو بن عثمان، (۱۹۸۸). کتاب، تحقیق وشرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۵، حلب، قاهره: مکتبة الخانجی.

[۱۷] السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، (دون تأ)، کتاب الاقتراح فی علم أصول النحو، تح: الدكتور أحمد محمد قاسم، عمان - الخانجی.

[۱۸] سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، (دون تأ)، همع الهوامی، تصحیح: محمد بدرالدین النعسانی، دار المعرفه للطباعة والنشر - بیروت .

[۱۹] قباوه، فخر الدین، (۲۰۰۳م)، مشکله العامل النحوی، دمشق، دار الفكر .

[۲۰] لبدی، محمدسمیر، (دون تأ)، معجم المصطلحات النحویة والصرفیه، دار العلم للملایین، لبنان - بیروت.

[۲۱] المخزومی، مهدی، (۱۹۶۴م)، النحو العربی: نقد وتوجیه، ط ۱، المکتبة المصریة، بیروت - لبنان .

[۲۲] معطوفی، اسدالله، (۱۳۷۶ش)، تأریخ فرهنگ وادب گرگان واسترآباد، مؤسسه‌ی فرهنگی وانتشاراتی پدیده‌ی گرگان - گرگان .

[۲۳] میرعمادی، سیدعلی، نحو زبان فارسی بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، ۱۳۷۶، تهران، انتشارات سمت.

ب. مقالات و رساله‌ها:

- [۲۴] برارات، عائشه (۲۰۰۹)، أغراض المتکلم ودورها فی التحلیل النحوی فی شرح کافیه ابن حاجب لرضی الدین الأسترآبادی، مخطوط رساله ماجستير، جامعه قاصدی مرباح ورقله .
- [۲۵] شرف الدین، محمود، (۱۹۷۸م)، التقعید النحوی بین السماع والقیاس، رساله ماجستير، نسخه المؤلف جامعه القاهرة، کلیه دار العلوم، القاهرة .
- [۲۶] شوشتری، محمدابراهیم، (۱۳۸۷)، نظریه العامل؛ حقیقتها ودورها الوطیفی فی الدرس النحوی، مجله علمی - پژوهشی دانشگاه تهران، شماره ۳، صص ۱۵-۱ .
- [۲۷] طهماسبی، عدنان، (۱۳۷۳)، درآمدی بر عامل ومعمول در زبان عربی وبررسی نظریه‌ی ابن مضاء قرطبی، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۳۲، صص ۱۹۷ - ۱۸۴ .
- [۲۸] میمندی، وصال، (۱۳۸۶)، نوآوری‌های رضی الدین استرآبادی در شرح الکافیه، پایان نامه دکتری، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- [۲۹] احمدی آمویی، حسین و همکاران (۱۳۹۵)، بررسی وتحلیل نظریه «عامل نحوی» از دیدگاه «رضی استرآبادی» در «شرح الکافیه» وتطبیق آن بر «مرفوعات»، پایان نامه دکتری، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- [۳۰] احمدی آمویی، حسین و همکاران (۱۳۹۵)، کارکرد نشانه‌ای حروف غیرعامل در فهم ساخت نحوی از دیدگاه رضی استرآبادی، دوماهنامه‌ی جستارهای زبانی دانشگاه تربیت مدرس، ۷۵، ش ۷ (پیاپی ۳۵)، بهمن و اسفند ۱۳۹۵، صص ۲۶۴ - ۲۴۱.
- [۳۱] احمدی آمویی، حسین و همکاران (۱۳۹۵)، الأسس الرئیسه فی الاستنتاجات النحویه عنید الرضی الأسترآبادی، مجله اللغة العربیة وآدابها دانشگاه تهران، پردیس فارابی، سال دوازدهم، شماره ۲۹، تابستان ۱۳۹۵، صص ۴۰۲ - ۳۸۱.

